

787

تنویر القلوب

فارسی قلمی

فے

لطائف المحجوب

ملفوظات

حضرت خواجہ شاہ اللہ بخش تونسوی رحمۃ اللہ علیہ

١
توضیح القلوب فی لطائف الحبوب

از
طفولیات حضرت غریب نواز
خواجہ المدحتہ شیخ رضا اللہ علیہ
جمعہ کردہ مولانا احمد خان بختیار
علیہ الرحمۃ والغفران

یا اللہ بخش

بسم اللہ الرحمن الرحیم و تم بحمداً

الحمد لله الذي نور قلوب العاشقين بنور جده وشرح
صدره والعارفين بسر عرفاته والصلوة والسلام على
خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين اطلب فيقول العبد
الضعيف المتخيف الراجي الى رحمة الله الكافي الوافي
احمد بن مير عالم المسمى بالبختیار الاوشی ثم انحراسی
الغزنوی که از عرصه دراز درین فکر بودم که کدام کتاب
با جان هم قابلی فرماید تا به فحوائج اعنی مولانا و مرشدنا

قوله

حضرت خواجہ المسد بخش قونسی ادام اللہ برکاتہ و
فیوضاتہ جمع کردہ شود تا آخر الامیدین الہام فرستد
کہ شرح آن در کتابی کہ منقول ازین کتاب است
کرده خواہد شد چرا کہ این کتاب محض برای قلمبند
عبارت ملفوظات شریفہ بطریق یاد کاری قلمبند
از تہمتہ درین کتاب اقتضای مقتضی گردیدہ و این
ملفوظات شریفہ مع شرح و فوائد کثیرہ در کتاب
یعنی در منقول الیہ کہ مسد کرده خواہد شد بہ تنویر القلوب
فی لطائف المحجوب بہ بسط و تحقیق تمام شد و اللہ تعالیٰ
نوشته خواہد شد آمین بر مقصود و اللہ تعالیٰ

۴۰
 اموفق لے طریق الہدایۃ و مطلوب المعهود لطیف
 روزی بعد نماز عصر در خانقہ جا پناہ جدا نجد خوش
 یعنی حضرت فخر الدلیا و خواجہ خواجگان خواجہ محمد
 سلیمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ارضاء عنا محمول
 بطریق معهود جلوس میفرمودند و جمیع اصحاب از درون
 و علما حاضر بودند حضرت ایشان بر زبان مبارک
 راند کہ روزی حضرت صاحب یعنی فخر الدلیا قدس سرہ
 میفرمودند کہ در نظر فیض اثر حضرت قبلہ عالم ہمارہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ تاثیر بود کہ بہر کہ نظر مبارک ایشان از اقبال
 اشخص از ہر دو جہان می ر بودند و مستی میوش

میگردانیدند

میکردانیدند که از هیچ خبرند آشتی چنانچه شخصی که
 چود بهوان بسبب قرضه اری مردم هینود از خانه فرار
 شده بود که با خود در خدمت حضرت قبله عالم رضی الله
 در رسید و قدر دو سه ماه در خدمت لنگر شریف بجان
 دل مصروف شده تا که حضرت قبله عالم رضی الله عنه
 بر حال و حال فشان او واقف شدند و آن شخص نیز
 مطلع شد که احوال نظر فیض اثر حضرت قبله عالم رضی الله
 بنده زیاده تر است آخر روزی بخدمت حضرت قبله عالم رضی الله عنه
 عرض نمود که بنده بسبب قرضه اری هینود از خانه فرار شده
 است باینجه دست آن قبله عالم آورده ام اگر بر چه عظمی

نظر فرمایید ز پی حمت حضرت قبله عالم در جواب فرمودند
 که بخانه برو و ببندهای و قترهای شهوکاران طلبیده بگو که
 فلوس آورده ام بندهای و قترهای بسیارید که از روی آن قتر
 تخفیف شما و انعام شهوکاران خوشش بکافیه انور بر خا
 و بندهای خود را حاضر کردند تا فلوس خود را روی بگیرند
 چون بندهای را و اگر دند هیچ درو یافته همیشه هر چند
 بندهای را از زیر بر ساختن هیچ سودی نیست شوکاران
 دانستند این سخن خالی از حکمت نیست از وی استفسار
 نمودند که راست بگو که این چه سرست که قرض مسوده
 و مرقومه از بندهای بایان نیست و نابود شد شخص

نار


تمامی احوال از اول تا آخر از کیفیت خود بدیشان بیا
 نمود و شهوکاران از شنیدن این سخن متعجب ماندند بعد
 آن شخص بایشان گفت که بیشک قرض شما بر بنده است
 اگر چه از دفترهای شما محو نمیشود و دیده مگر همراه بنده اگر
 بقدری کم و بیش حرام المقدور من فیصد و صد می کنید
 و رقبه مرا از او می نمایند تا من چیزی بشمارم و هم که من
 مفلسم و زیاده طاقت ندارم شهوکاران قبول کردند
 بعد بایشان فیصد کرده باز بسبب مهر شریف بخدمت
 قبله عالم حاضر گردیده قدوس شد و کیفیت حال خود بیا
 نمود و باز بطریق سابق در خدمت لنگر شریف مصروف شد

تا کہ روزی درویشان از رفقا بوی گفتند کہ نظر حضرت
 بر حال تو طمانہ میشود باید کہ کہ ام سبق از حضرت قبلہ
 عالم رضی اللہ عنہ شروع باید کرد امید کہ کہ ام ثم مضیہ
 بحق تو لظہور خواهد رسید از آنکہ او مرد ارحم بود و الف
 برداشتنہ بخدمت حضرت قبلہ عالم مضیہ حاضر شد و الف
 یعنی قاعدہ بغدادی پیش حضرت نهاد و حضرت قبلہ عالم
 باو تلقین فرمود کہ بگو الف او گفت الف بجز و گفتن
 الف جذبہ عشق الہی در تمام وجود وی در گرفت ہر چند کہ
 حضرت قبلہ عالم مضیہ تلقین بوی میفرمودند کہ بگو
 او در جواب بجز الف الف بگو میباید گفت تا آخر از این

نامتہ

مانند مجانبین و مجذوبان مست و مد بوشن بر بسته لطف
 الف بر زبان میراند و از آنکه وی بر لحظه کلمه الف
 الف می گفت مردم انجائی ویرا به الفوسه کردند و
 ویرا الفو می گفتند چنانچه حالت بروی بکدی متغیر شد
 که روزی رکب که را گرفته در بغل میگردانید و حال
 آنکه او را هیچ خبر نبود که رکب چه است یا دیگر خیر است
 و چون شب شدی همراه آن رکب که در سبی مراد و آنرا
 در بغل در سبی میخفتانید چنانچه این ماجرا خادمان
 و درویشان بسیم حضرت قبله عالم غفور ساینده که الفوسه
 بچیز و در بغل گرفته شب در سبی در خدمت حضرت فرمود که شما

کدام بزرگچه آورده بجای سکه در بغل او سپید و
 از او گرفته بیرون اندازید درویشان بکلم قبله عالم منوچین
 حکمت فصل او فرمود که بزرگچه بجای سکه در بغل او
 داده سکه را از نا تمیده بیرون انداختند و او را هیچ
 خبر نشد و بعد بمحل فرمودند اشخص الفو نام وقتی در
 شهر بها و لیور رفته بود و در آنجا که ام مولوی از متصل
 حضرت قبله عالم منو ویرادید بسیار خسته حاکم شده
 با بر خاشخ رحم آورد که این پیر برادر من است و بچه
 تنگدست و شکسته خاش میگذرد مناسبت این را
 پیش نواب بها و لیان برده خبری وجه خاش مقرر کنند
 ای

کنا نیده آید آخر مولوی مذکور بخند متشاید گفت اگر مرخص
 شما باشد ما هر دو یکی بخد مت لواء صاحب رفته خبری و خبر
 کفاف و معیشت برای ^{شما} مقرر کنا نیده آید تا که گذران شما
 از زمان و پارچه سهولت گذرد او در جواب گفت که رک
 رک را جائی سکتان میدید لطیف نورانی محبوب ^{آید}
 میفرمودند که خلیل الرحمن نام شخصی از هندوستان ^{شهر}
 فرستاده است و نوشته که سمیت حضرت عی احمد صابر صبا
 از بابا صاحب حضرت کبیر شکر رومی التماس غده از همه کتابت
 میشود عجب مردمان اند که در حق چنین اولیاء همچنین سخنان
 لایعنی میگویند و ازین خبر ندارند که  مرأة الله

و اخبار الاخيار ناطق است بر ثبوت بیعت حضرت علی
 احمد صابر از حضرت بابا صاحب کجی شکر رضا الله عنهما خلیف
 صاحب مروة الاسرار منوید وقتیکه حضرت بابا صاحب
 سند خلافت دہلی بکفرت علی احمد صاحب اندرون فرمودند
 کہ این سند را از قطب صالہ نسوی ہم مہر کنانیدہ بدہلی
 روید چون علی احمد صابر صاحب از اینجا رخصت شد بخدمت
 حضرت قطب صالہ نسوی رسیدند و از ایشان استدعا
 مہر کردن سند نمودند حضرت قطب صالہ سند دیر بارہ
 بارہ نمود حضرت علی احمد صابر صاحب از اینجا و این خدمت
 بابا صاحب رسیدہ کیفیت بارہ کردن سند عرض نمود حضرت

بابا صاحب از کار رواد قطب صاحب ناراض شده لیکن
 فرمودند که شما تسلی فرمائید شما را ولایت پیران کلیر که
 شهر عظیم است آن خواهم داد آخر الله را شایسته
 پیران کلیر فرستاد چون در آنجا رسیدند و جامی استقامت
 فرمودند روزی برای نماز جمعه در مسجد جامع با چند نفر از
 مریدان تشریف بردند و جابر بن شمسند مردمان آنجا که
 ملازم مسجد بودند ایشانرا گفتند که شما ازینجا برخیزید که
 اینجای محل فلان عالم و فلان پیرزاده و فلان وفادار
 از آنکه وی در استغراق بودند جواب نمیکفتند و مریدان حضرت
 ایشانرا یعنی اهل مسجد را گفتند که ما از شما پیشه گرفته ایم

شما بچه سبب راز اینجای می خیرانید و اینجای نیست آخر
 برین تنازع فیما بین ایشان حضرت را نیز خبر شد فرمودند که
 ما را چرا بر می خیزانید اهل مسجد گفتند که این جامی فلان و
 فلان است و ایشان عالم و پیرزاده صاحب جاه و عزت اند
 حضرت در جواب فرمود که از ایشان من مستحق ام از آنکه
 من پیرو ولایت ام ایشان گفتند شما چه دلیل دارید حضرت
 در غضب آمد و گفت دلیل من اینست که شما همه را بکشتن می خواهید
 آخر الام حضرت از مسجد بیرون شد و دعای بدخواست
 بر نه ای بکشتند بلکه اهل همه شهر بلای بکشتند تا آخر
 مردم انجام شده و بخدمت حضرت آمدند و عرض نمودند که تیر

عفو

فرموده

عفو فرماید تا که ازین بلد نجات یابیم حضرت که این دعا
 بنده بکتاب تاریخی قبول افتاده رد نمی آید اخوالا مرتکب
 بر باد شده ویران گردید و تا هنوز ویران است و همدریغ فرمودند
 که چند بار بگوشانان دلی برای آبادی این شهر سعی و کوشش
 بلیغ فرموده مگر صورت غریب و همدریغ فرمودند حال آنکه
 هزار مبارک حضرت احوال بالکل در ویرانه است مگر باایم
 مردم و سامان و عرائس هر قسم از اطراف و جوانب بجای جمع
 میشوند که احتیاج هیچ چیز نباشد و همدرین محل فرمودند
 میگویند که هزار مبارک حضرت را هر شب لشکوران و حش
 که از قسم تو زنند با دم های خویش جار و دانه می کنند

و بعد رحیل فرمود که صاحبزاده الکسرا را بنویسد که بعضی
 اولیا را و صفی جلالت موسی علیه السلام و سرافیل علیه السلام
 حاصل میشود و منجمله ایشان حضرت علی احمد صاحبزاده که جلالت
 موسوی و سرافیلی داشت لطیفه روزی دیگر سخن در توفیق
 اولیا افتاده بود حضرت ایشان بموافقت ذکر علی احمد
 صابر بر زبان راند که شیخ عبدالحق رودلوئی صاحب توشه از
 اعظم اولیا است چنانچه در مرآة الکسرا ذکر ایشان چنین
 آورده که حضرت هفت ساله بود که باماد خیر و بوقت تهجد
 میخوابست و نماز تهجد را و میفرمود روزی الهه ایشان فرمود
 که ای عزیز تو شیخ جبرائیل الکلیف هستی زیرا که خداوند پرستگار

صلوٰۃ فریضہ ہم تا ہنوز نہ سنا دہ از جہتہ انکہ خرد کے دلوں کو
 تہجد بخوانی اسین و والدہ خولش حضرت البیار ناگوار آمد
 و گفت از چنین مادر و ور باید کریمت کہ از راہ خدا منع نہ
 نماید این مادریت بلکہ راہ زن راہ خداست آخر شیخ
 عبدالحق صاحب از خانہ بدر شہ در شہر دہلی کجہ مت برادر
 حقیقہ خود قلی محمد نام کہ در سرکار علاء الدین خلجی ملازم
 بودند رسید و در انجا متلاشی خواندن علم شد روزی
 برادر خمد قلی محمد بن صاحب پیش کلام مولود بر و بتعلیم
 سبق خواندن بمولوی سپرد مولوی مذکور شیخ صاحب کتاب
 حضرت شروع نمود چون اہل علم حضرت بنیر اب سعید پرید

که این چه معنی دارد مدلولی گفت بمقتضای رزق شخیص
 فرمود من برای رزق مردم نیامده ام آخر اینها بخت
 مستدشی پیر کردید تا که بخت مستدشی جلال الدین
 کبیر از اولیا پانی پتی رسید و در سلک سید داخل شد
 مرید گشت و با وجود اینکه شخیص با خلقت داده و
 عجز کرده مگر شخیص گفت که مرا تسکین بکامی حاصل شد
 آخر برای تلاش و تجسس هر طرف کشمیر غم کرده روان
 شدند و در اینجا نیز مقصود حاصل شد از این طرف بعد از
 شریف شریف برده روانه شد و در اینجا نیز تسکین
 میسر گشت باز سمت هندوستان و پس آمد
 و کلام

و گفت که از اهل حیات چیزی حاصل شد اجماع و
 باین مهمات باید کرد شاید که از اهل حیات
 چیزی بدست آید تا آخرت شای اهل حیات گردیده و
 ردولی شریف نسبت و ربط باطنی با کدام بزرگی صاحب
 مزار محکم گردیده مربوط گشت آخر و زنی فرمود که در
 افاده و استفادہ حسیت باید تا که شمره بدست آید ثبوت
 شیخ صاحب مریدان خود را وصیت فرمود که مرا به پهلوی
 این مزار قبر کنند بیده آراسته سازید تا من در آن قبر
 آمده بکار خود مصروف شوم مریدان بموجب وصیت شیخ
 چنین بعمل آور و ندیشیم درون قبر در آمد و بالایش

قبر را پوشیدند چنانچه رستم و تارعه ششماه شیخ صاحب
 در آن قبر ماند بعد از قصاص مدت مذکوره قبر شوق گردید و مریدان
 شیخ صاحب ایشانرا با احتیاط تمام بیرون آوردند و از آنکس
 جسم مبارک ایشانرا با بغایت لطیف شد و او را
 در پنبه ملفوف نمودند و غذا از قسم حلوا میدادند که آن
 اکنون بهوش مشهور است از آنکه این حلوا شیخ صاحب
 بالطبع مرغوب بود مردم آنجا تبرکاتی میزاییدند و بخدمت
 شیخ صاحب آوردند حتی که از کثرت نذر حلوا در ایام
 حیات شیخ صاحب امام در شیرین میخوردند و شکری را بر
 حلوا از خود میزدند و این ایستاده زانو داشت که کجا و آن

و غیره مال مولیٰ شیخ صاحب خوارانیدند و همه را بخیل فرودند
 که پسر شنیده بودیم که نوشته حضرت شیخ عبدالحق
 در دلوئی حکیم کش و هنگ و بی نماز را جائز نیست و دیگر
 هر که باشد جائز است که بخورد چنانچه صاحبزادگان معارف
 میگویند که مایان امتحان کردیم که هر شخصی حکیم کش که
 نوشته شیخ صاحب خورده است بدر و شکم گرفتار شده است
 اما احوال در مرآة الاسرار دیدیم که حضرت شیخ صاحب
 فرموده است که هر که نوشته مرا بدون اجازت من بخورد
 و میرا جائز نیست و بعد ازین مختار فرمودند که جدا از حد فقیه
 یعنی حضرت مولیٰ قیاسی را اگر کسی چیزی نذر نوشته

شینج صاحب ادبی حضرت صاحب آن نذر را قبول فرمود و
 لشکر خود فرموده شدیاید که حضرت صاحب را اجازت از شینج صاحب
 حاصل شده باشد و هم درین محل فرموده که ملا شینج
 عبده بحق صاحب پیرو مکر را بعد بیعت و خلافت از پیرو خویش
 قدری زیر معلوم نمیشود مولوی خد بخش صاحب عرض کرد شاید
 که استعد او حیصه زیاد باشد حضرت ایشان فرمود خیر
 می خاتم شاه گفت که از بابا صاحب کتب شکر قدسی زیاد
 استعد او نخواهد داشت و حال آنکه بابا صاحب بیعت پیرو خود
 جانی نرفته مولوی خد بخش صاحب گفت که بابا صاحب پیرو
 همچنین یافته که ظرفی را یکبارگی پر نموده حضرت ایشان فرمود

کم

که پیر یا صاحب خوابه قطب صاحب است رضا الله عنهما و همدرین
 محل عام شام صاحب باز عرض شد که صاحب مرآة مینویسد
 که در خانه این جن است که کس نفیست صاحب استغراق بودند
 یعنی حضرت خواجه قطب صاحب و حضرت محمد و هم چراغ دلوئی
 و حضرت شیخ عبدالحق و دلوئی رضوان الله علیهم اجمعین
 همدرین محل باز دلوئی خدا بخش صاحب عرض نمودند که انهم
 صاحب مرآة مینویسد که حضرت خواجه قطب الدین بختیار
 اوشی قدس سره العزیز قطب ارشاد بودند و حضرت شیخ عبدالحق
 قطب ابدال بودند و همدرین محل حضرت این باز فرمودند
 که صاحب مرآة مینویسد که از حضرت علی احمد صاحب و از

شیخ عبدالحق رد و لوی خارق عادات و کشف کرامات
 بسیار صادر شده و بطور پیوسته اند و از حضرت خواجه
 محمد دوم چراغ دهلوی قدس سره خبری راق عادات و بطور پیوسته
 و باز میگوید که این عدم ظهور خارق عادات از محمد دوم حساب
 از اعلا طم خارق عادات و میست که از غایت استقامت
 از وی خبری ظاهر شده و همه محل سخن درین افتاد که شیخ
 عبدالحق محدث دهلوی علیه که در خاندان چشتیه نظامیه
 بعد از حضرت خواجه محمد دوم چراغ دهلوی که صاحب حکایت و ولایت
 گشته حضرت ایشان فرمود که حضرت حافظ چهار صحت
 طمانی قدس سره و قتیقه حضرت مارا یعنی حضرت خواجه کدوسری

مؤید

میدید میفرمود که فسوس شیخ عبدالحی محمدت و دهلوی موجود
 نیست تا که ایشانرا بحضرت خواجه تونسوی نشان میداد
 و این سخن که در کتاب خود نوشته که بعد از حضرت مخدوم جرایغ
 دهلوی که در خاندان چشتیه نظامیه صاحب کمال گشته از
 کتاب خود بدست خود شسته لطیفه روزی حضرت ایشان
 که اکثر انجمنین بطبعمیرسد که مال هر کسی بر حجت و علم
 اینمخ است این سخن بر زبان مبارک را بندند که مرزا فخرالدین خان
 دهلوی در او اهل حال خبری منصب داشت از تحصیل در
 پاهانه داری مکر مردم از او بسیار شکایت میکنند که
 در الوقت بسیار بی عدلی و ظلم میکرد و آخر الامر انجام و

نیک شکر است و آنچنین هم فرمودند که رسید به آواین
 بیت خوانده بودیت عاشقی که شد که یار بنش نظر کرد
 ای کز آید در رویت و کر نه طیبیت فانی میگوید کاتب
 حرف که درین سخن حضرت ایشان که میفرمودند بجم
 و همانیکه رسید به اشاره بود با منی که مرزا فخر
 الدین خان در آخر عمر تائب شده و حضرت ایشان بدست
 مبارک خود داخل سلسله عالیہ حبشیہ نظامیہ سلیمانیہ
 کرده بود و هم بعد تائب شدن حج خانه کنیه داده اند شرفا
 و تعظیما بجا آورده و هم دولت سعادتندی قدسوسنی حضرت
 حاصل کرد و محمد یحیی فرمودند که بسوی مرزا فخر الدین خان

خلا

خط و ستاد مبدین مضمون که وقتی برای دریافت حاله
 شما نزد محمد حسین در شهر دلی تار برقی و ستاد مبدین که اگر
 شما را چیزی حاصل شد از محمد حسین خان معلوم بایست که به
 ذریعه تار برقی اطلاع دهید تا که حال مرزا فخر الدین معلوم
 شود آن هیچ جواب بذریعه تار و پسند او ند بلکه بعد از
هفت هشت روز بجای تار کاغذ او آمد مرزا فخر الدین
 باز جواب این کاغذ فرستاد و مینویسد که مردمان میری
 و مریدی را در آن میدانند و حاله که مریدی از پل صراط
 گذشته هم مشغول و سخت تر است بعد از آن باز حضرت
 ایشان فرمود که بیش از این سخن را نگویند و این عبارت

خوانند که مرید را باید که کالمیت فی ید العاقل باشد و خود را
 هیچ اختیار ندهد مانند موزه بهر سو که ایشان برود
 و همدین محل فرمودند که میرا نام کل روزمان حضرت ما
 یعنی خواجہ محمد سلیمان رضی اللہ عنہ خدمت لنگر شریف میگرد
 نماز هرگز نمیخواند مگر در ماه رمضان که روزه هم میگیرد و نماز
 هم ادا میکند و در کار بار لنگر با حمت و چالاکی خود دواز
 فرمان حضرت صاحبزادای بی بی تجاور نمیکرد چنانچه خدا بخش لاینگری
 میگفت که روزی در محراب شریف در ماه محرم اراده پاکیز
 نموده تیار شد که از دروازه بهشت خواهم گشت چرا که
 تمام مردم از دروازه بهشت میکنند و بهشت میشود و من از این

ازم

محدود شد بخشش لاینگری گفت که من او را منع نمودم و گفتم
 حضرت صاحب را عرض خواهم کرد که ترا حضرت ندید که کار سنگر
 شریف تنها از من بغیر تو انجام نمیشود و آخر میرا موصوف
 اصرار نمود که من نخواهم ماند و شمارا که عرض خواهم داد
 درین هنگام بنده مت حضرت غریب لواز عرض نمودم که میرا
 کل برای گذشتن دروازه بهشت سمع پاکستن شریف
 تیار است و حال آنکه کار سنگر شریف بغیر او سرانجام نمیشود
 حضرت غریب لواز در حال ویرا طلبید و فرمود که راست است
 قصد پاکستن دارم میرا موصوف عرض نمود که بلی صاحب
 حضرت غریب لواز فرمود که چرا پاکستن میروی عرض نمود که

برای کند نشستن در روز بهشت چرا که همه مردم بهشتی هستند
 و من تنها فردم مانده ام حضرت غریب لواز قدس فرمود که
 شما بهشت هستید شما با کیمین نروید میرا کل بسیار خوشدل
 شد و از او پاکبستن موقوف کرد و بعد از آن فرمود که شخصی
 بود نزد آن حضرت حاجی پور که شیخ خود را شخص را
 فرمود که ترا فردا بفرمان شهر رفتن است آن شخص مجرب و
 وقت صبح بدو پرسش شیخ خود سمت آن شهر رفتن باز
 آمد و بگفت حضرت غریب سائید که غلام بفرمان شهر که
 حضرت شب فرموده بودند رفتن و اکنون باز آمدم حضرت
 فرمود که چرا مرا باطله اندادی که من ترا برای کدام کار
 در انتم

در شهر مینوستانم نه برای محض رفتن از شهر مرید خدا
 کرد که حضرت در الوقت اینقدر فرموده بودند که ترا فردا
 بفرستد از شهر رفتن است و اگر دان که ام کاری خبری نفرمودند
 مرا تعجب است حکم حضرت ضروری بود که بیاورم از پنجه فتم
 اکنون باز خواهم رفت و هر کاری خدمتی که به آنحضرت
 حکم فرمایند که بیاورم آورد فائز باید دنت که درین
 دو حکایت حضرت ایشان یعنی در حکایت میراکل و
 حکایت مرید حضرت حاجی ابوداود قدس که ایشان را
 نمودند که مرید خویش را و کار و بار خود بهر حال سپردن
 کردند و خود هیچ دخل ندید چنانچه ذکر آن سابق گذشت

خود را سپرد

و بعد از آنکه فرمودند که غلامان حضرت با هم یکی یک ساعه
 بودند ای خاصان این زمانه با ایشان برابر نیستند لطیفه
 روزی حقیقارش خاقان شریف بعد از نماز عصر نشسته
 بودند که از مولوی خدابخش صاحب پرسیدند که فردا چه
 یوم است که اراده چاه نهاییم بعضی اراده کنندیدن چاه
 داریم چه طور است مولوی مذکور عرض کرد که بسیار
 نیک است **(است)** و مولوی محمد یار صاحب

است باز مولوی خدابخش صاحب

کرد که بگفته
 فرمودند که صلاح فقیر خیرا همچنین است که فردا شروع کردیم

از آن

از آنکه یوم خمیس سعید است و هم فرو تا پنج پندهم ماه
 ریح الاول و اینهم ساعت نیک است بکوه بدر محل باز
 از مولوی خدابخش پرسیدند که بکره خمیس کدام وقت
 گویند یعنی کدام ساعت را مقرر میکنند مولوی موصوف
 عرض داشت که بعد از صبح صادق اول پیر یعنی اول
 بکره خمیس است بکوه بدرین محل فرمودند که نزد اهل
 روز چهارشنبه روز سعید است و حال آنکه یوم چهار یوم
 است و باز ورینی فرمودند که دهنو دهند و همیشه که سفر
 طمان و غیره میرود و روز چهارشنبه میرود و نیکو را گاهی
 نقصان و خساره نرسیده و فقیر همیشه نیکو را منع

میسازد مکرومی باز نمی آید و میگوید که خداوند این روز
چهارشنبه بسیار نیکو است و بعد از پنج حضرت تشریف
ایمختیست قدسی فرمودند انا عند ظن عبیدی بیایم
بطن و عقیده موقوف است و ملائم این حدیث اینچنین
فرمودند که مولوی صاحب مدلول می فرمودی خدا بخش ملتانی بسیار نیک
شخص لود و روزی که ام مرید می از جانی آمده عرض کرد
که مولانا صاحب فردا یوم خمیس است و تاریخ که خدای
عز و جل هم قدم رکنه فرمایند بعد از غلام
بیرون شهر ملتان قدر چهار میل

فصل لود و مولوی

یک روز

یک روز پیشتر گفته امروز روز چهارشنبه است
روز سفر منع است من کاهی
درین یوم بسفر
کردند

شاید مرید وی صاحب خلعت وی خاطر بود و دست
و همراه موصوف سوار شد و روانه

همینا جاده شتر می رفت و در راه پیداشد و دنبال
اسب می لوی بخد که را گرفت مولویمو موصوف مرید خود را شناسانم
داد و می گفت که به بین چهارشنبه آمد و اسب خود را داد و مرید
مرید گفت که مولویمو صاحب چهارشنبه نیست این شتر
مولویمو موصوف گفت ای خانه غراب این چهارشنبه است

شتر نیست تا آخر آن شتر مولو ایضا در یافته از
 اسب بر زمین انداخت و با پی مولو ایضا شکست
 و همدرین محل ملائم ایستاد حضرت نشان اینچنین نمود
 که وقتی درینجا عارضه جدری که کوه دکان را میشد واقع
 شد بود و فقیر هم در آن زمانه دو پسر داشت آخر برای
 معالجه این مرض شخصی یوسف شاه نام سید مقرر نمودیم
 که ایشانرا بطلبانیم اگر چه درین میان نصیر هم علاج
 جدری از سوزن زدن میکرد مگر اینجانب تبرکات متین
 عثمان نام شخصی را نزد سید یوسف شاه فرستاد
 و گفتم که بر فردا شب سید مذکور را درینجا بیا که آن

روز

روز یوم مبارک است تا که کو دوکان سوزن بزنند از آنکه
 آن مرد سید است از دست وی شفا خواهد شد چون غما
 مذکور نزد سید مذکور رسید و سید گفت که شما را
 حضرت صاحب طبیبه هست برای سوزن زدن کو دوکان
 که در شهر مایان عارضه جذری بسیار شایع شده است
 و مهم فرمود که سید مذکور را بر وز و شنبه ضرر مبارک
 که بر وز و شنبه کو دوکان را سوزن زده اند که این روز
 مبارک است سید مذکور همراه آوم مایان تیار شد
 در آنوقت مردم آنجائی از خیلشان و آنرا رسید
 مذکور را گفتند که شما درین روز که روز الطوار یعنی روز

یکشنبه است کانی بسفر نرفتی و خوبه هستی امروز
 چرا سیر روی مناسب که امروز معطل سازید و فردا میخواهم
 رفت سید مذکور چون رنجین خوششان و اتفاقاً شبیه
 از رودانکی روز یکشنبه انکار نمود و گفت که این روز
 من کانی بسفر نرفتم ام مرا معاف فرمائید فردا همراه
 شما خواهیم رفت مگر آدم اینجانب عثمان نام شخصی
 بسیار درشت طبع بود سید مذکور را خواه محمول روانه
 کرد و برود و شب در اینجا آورد بعد سید مذکور کوک
 اینجائی را سواران شروع کرد چنانچه در آن روز بر جمع
 و سپر اینجانب قدر تعداد پانزده کوک و کیران را

نیز مهاجمه کردند بپدره سید مذکور گفت که بنده تا
 هشت روز در اینجا معطلیم تا که حال کو دوکان معلوم شود
 اخوان قضای الهی بدان رفته بود که موت در کو دوکان آ
 گشت رفته رفته همه شتا و بچه کان فوت شدند حتی که
 آن دو سپران این جانب هم در یخچال فوت شدند مگر از آن
 جمله شتا و بچه کان دو بچه باقی ماندند و یک نفره اصل
 بخت شدند و سید مذکور را نیز شب حرقه خوی ملحق
 شد که قریب الموت گردیده بود باز حکم الهی صحت
 یافت باید دانست که درین حکایتها از مولوی صاحب
 رسید صاحب و دهنه میهند و اشاره باین بود که کار

موقوف لطن و عقیده آ چنانچه از مضمون حدیث
 شریف معلوم شد لطیفه چون بکراهت نفس مذکور رسید
 علی الصبح قبل از نماز فجر قدری بیشتر از وقت معمول
 حضرت ایشان و جناب صاحبزاده حافظ محمد موسی صاحب
 بسجده شریف آوردند و نماز بجماعت ادا فرموده این
 پیر معاضی امامت نمود، چون از صلوٰۃ فارغ شدند
 حضرت ایشان حکم فرمودند که جمله فقرا و درویشان
 بیایند تا به استانه شریف حضرت غریب لواز و عثمانیم
 که کار بار چاه مذکور را بنیر ما ختم برسد و آب شیرین
 دهد و مردم را از و فسخ رسد آخر الامر حضرت ایشان
 و صاحب

و جناب حضرت فاطمہ محمد موسیٰ صاحب با جمیع درویشان
 و علما درون آستانہ شریف حضرت غریب نواز قدس سرہ اعز
 رفتند و در انجا دعا خواستند و بعد فراغ دعا بیرون
 آمدہ سمت موضع کندین چاہ موصوف کہ شرق
 مقابل صحن مسجد شریف واقع است با جمیع اصحاب از
 درویشان و فقرا و علما شریف آوردند و دائرہ چاہ
 بخاران کشیدہ راست نمودند و در آن وقت این فقیر
 پیرمجاہلی طلبیدند و حضرت ایشان ارشاد فرمودند
 کہ اول شروع شما را باید کرد و آگہ کندید آن زمین
 نیز بہت مبارک شود بہت این فقیر راوند و فرمودند
 در ملک ناخضر حسان حبیب الدلور

که بزرگوار و بقیه مراد استاده فرمود و فیروز خان عرض
 نمود که یا حضرت غلام لائق شروع نیست که از بس
 کینه کارم و با وجود این انحضرت بخود وجود است
 دیگر چه طایفه شروع کردن است حضرت ایشان
 فرمود که شما فکر کنید که من موجودم بعد از الان
 الله و بانه و الله را بدست گرفته البسم الرحمن الرحیم
 بزرگان را ندیده گفتم یا پیر مدد کن و سکه کنه از خودم
 بعد از آن مولوی خدابخش را فرمود و بعد مولوی غلام
 محی الدین مکملی را بعد از آن صاحب عالم شاه را
 ایشان نیز بموجب حکم حضرت ایشان علی الترتیب

تذکر

مذکور چند چند گذار نمودند و هر یکی را میفرمودند که
 خاک از دایره چاه بیرون اندازند و درون دایره چاه
 نیت از یاد بلند ازین چهار نفر مذکور به نیت حسین را
 فرمودند بعد جمیع درویشان را فرمودند که هر یک از شما
 نیز یک دود و دو که ار کرده میروید ایشان را بخیر کرده

میرفتند اللهم افتح لنا باخیر واختم لنا باخیر و اجعل
 عواقب امورنا باخیر و الفقه لنا باخیر بر حجتک یا ارحم
 الراحمین و باید دانست که دایره این چاه در ده
 که شرعی ننهاده شده است تا که متحلی نخواست باشد
 و در سن ۵۰ هجری روز خیمه قبل طلوع آفتاب

تاریخ هفدهم ماه ربیع الاول شروع احداث و
 بظهور بوسته لطیفه روزی بعد صلوة عصر محمول
 بر دستانه شریف حضرت غریب لواز قدس جلوس فرمودند
 که از مولوی خدابخش صاحب پرسیدند که ابراهیم
 سایه بر سر آنحضرت صلی الله تعالی علیه السلام میکردند یا
 کاهی کاهی مولوی ندکور عرض داشت کرد که بچته معلوم
 نیست بعد حضرت ایشان فرمودند که مولوی فرادار
 بخشش پیش فقیر حکایت کرد که روزی در خانقاه
 حضرت قبله عالم رضا الله عنه مردم آنجا جمع شدند و
 بخدمت حضرت آمدند و عرض نمودند که اسباب

است و مال و مولی و غیره هلاک میشود اگر آنحضرت و عا
 و نمایند بعد از غریب لوزی نباشد حضرت غریب لوزی قدس
 مطایبت روئی مبارک سوئی من کردید فرمودند که این
 از درون خود شکست
 مولوی هندوستانی را گرفته به بندید و زیر آفتاب نشاند
 فی الحال بارش خواهد شد بنده عرض نمود که اینجا شخصی است
 که اگر آن شخص محض از سب به بافتار و اگر با فعل بار
 نبارید ریش من را تراشید حضرت غریب لوزی است که
 مولوی هندو کورامش را بمن می کند در جواب فرمود عجب ده و
 رسول یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله که اشرف المخلوقین
 است خود را عیب که مقدم بر رسول است متصف ساخته

دیگران را چه طاقت که از عبودیت پابیر و نهند یعنی
 من هم مثل شما بنده ام مولوی دادار بخش گفت که من
 کفتم او هم آن بنده و بود یعنی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم که برون رفتی ابر بالائی اوسایه کردی حضرت
 غریب لواز قدس ما فرمودند هر وقت یعنی هر وقت باله
 سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابرسایه نیز میکرد بلکه گاهی
 مولوی دادار بخش گفت که من از میکلدم حضرت
 غریب لواز قدس میگردیده بکر از جبهه او باز عرض نمودم که
 این از کدام جانب است بعد بنده از آنها برخاسته
 در شهر شمشیریان در مسجد یک اقامت داشتم آنها را هم خدمت

چون بوقت ظهر بیدار شدم چه بینیم که جارش محب
 با فراط شده که از این بخانه شرف راه که شبنم
 مشکل است آنرا از این خانه خاسته وقت ظهر بود که بوقت
 حضرت غریب از رسیدم چون نگاه حضرت بر من افتاد
 فرمودند که مولوی چه طور بارش شد؟ گفتم بسیار خوب
 همدرتجیل حضرت ایشان باز فرمود که شاه صاحب عالم
 شاه نیز امروز را چنین میگفت که از حدیث بخار
 شریف هم معلوم میشود که سائیه ابربر حضرت صلعم
 هر وقت بر سطح بپای و او ام نمود بلکه گاهی کامی خفا
 حضرت صلعم از کماله معطره است مدینه منوره

جوت فرمودند و قیام مدینه منوره رسیدند مردم
 آنجا که برای استقبال رفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در میان مهاجرین نشناختند که آنحضرت صلوات الله
 علیهم است تا که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بالائی آنحضرت
 از ردائی خویش سایه نمود و بعد اهل مدینه منوره آنحضرت
 صلی الله علیه و آله دانستند که این سرور ایشان است بعد
 مولوی خدابخش صاحب مضمون که این حدیث را است
 من نیز مجتنب حدیث در نجاری شریف دیده ام و قصه را
 از سر آغاز کرد چنانکه گذشت بعد هم در مجلس حضرت
 ایشان باز فرمودند که سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله

بمیز

همیشه نبود یا گاهی بود و گاهی نبود باز مولود
 خدا بخش صاحب غرضی بود که مرا بخت معلوم است که همیشه
 سایه نداشت یا گاهی داشتی حضرت این غرض بود که
 سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز چنین معلوم
 که گاهی بود و گاهی نبود و قسکه انکار محال با و تکیه خانه
 داشته در انحال شاید که سایه نداشتی چنانچه بلاشاه
 گفته احد احد و ج فرق نکوی ذره پاک پیچ مرد دریدان
 و وقتکه بدیکر سوسنول بودی در الوقت سایه داشته
 مولوی خدا بخش صاحب غرض داشت کرد که چنین معلوم
 میشود از بقیه حضرت نشان اینفقیر را سخن نداشت

معنی در اگر در
 در نشانی - تتر

روئی نمود که آیا حضرت ایشان این چه میفرمایند که سائ
 ذات انحضرت صلی الله علیه و آله ابر بالذی انحضرت
 قیاس میفرمایند درین فقر عرض شد که از روایت
 انس بن مالک اصحابی برض الله عنه چنان معلوم شد که ذات
 انحضرت صلی الله علیه و آله مانند آفتاب فحش نور بود و از نغمه
 سایه نداشتی حضرت ایشان این سخن فقیر را چندان
 التفات نفرمودند و خود را آن شب بعد صلوٰه مغرب فقیر
 بجائی خود اند و کتاب شرح دیوان خواجہ فاضل را ملاحظه
 نمود که زیر شرح این بیت خواجہ فاضل
 آفتاب زانو تو نشسته در حجاب پسایه را

باشد حجی از اقطاب تحریر منته چنین نوشته که اقطاب
از پر تو روی آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم در حجاب
متواری شدی چه روی اقطاب به پیش روی آنحضرت
مانند سایه بود و سایه را از اقطاب ناگزیر است چنانکه

مولوی ساج فرماید سایه نشین حیرت را اقطاب
و ترارسد که مصرع ثانی را مستأنف گوئی

و رو نیز اشاره بسوئی معجزه رسالت داری یعنی اقطاب
از روی او در حجاب است و ذرات ایشان که همچو اقطاب
سایه نیز گرد او میگردند چنانچه مولوی ساج گویند
سایه ندیدت زین با چاکسرخ نور بود سایه خورشید

باقی

سُئِلَ عَنْ نَسَبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَا الْحَكِيمَةُ
فِي عَدَمِ وَقْعِ قَتْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الدَّرْعِ قَالَ
لَئِنْ السَّمْسُ لَوُضِعَتْ خَلْقَ مَنْ لَوَزَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَوَزَهُ أَصْنُودُ
مَنْ لَوَزَ النَّهَارُ وَنُورُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرُ لَاطْلُفَ بِهِ كَيْدُ أَفْقِ فَتَأْوَى
النَّفْسُ تَمُوتُ كُلَّامَةً وَيَنْزِدُ رَأْسُ كِتَابٍ مَطْلُوعِ الدَّلَّالِ
مَوْلَانَا أَحْمَدُ خَيْرُ رُوحٍ قَدِ سَرَّ رَأْسَ مَلَأَ حُلْمَهُ كَرَمُ دَانَ
يَنْزِدُ رَأْسُ بَابِ الْغَيْبِ أَنْخَرَتْ صَلَاحُ أَيْنِ دُوبِتْ دِرْ بَارِه
عَدَمِ سَايَةِ آيَانِ فَرَمُودِهِ رَجَا سَايَةِ خَوَاشِشِ أَكْثَرِ كَرْدِشِ
نَشْرُودِ شَتِيشِ از بِلِ خورشِيدِ حَشَرِ تَا جَوِ بَسُوزِ دِيمِ دِرْ آ
اَعْتَابِ / خُودِ عَنُكُنِ سَايَةِ بَرِ اَهْلِ عَذَابِ فَقِيرِ بَدَلِ كَفْتِ

که ازین روایات مصاف معلوم میشود که ذات آنحضرت
 صلی الله علیه و آله سایه هرگز نداشت و حال آنکه حضرت
 ایشان چنین میفرماید که سایه ذات آنحضرت صلعم
 گاهی شاید بود و گاهی نبود کما سبق ذکره آخر فقیر در آن
 شب و وقت صبح موقوفه ننشید تا که این روایات عدم
 سایه ذات اقدس آنحضرت صلعم بخدمت حضرت
 ایشان عرض نمایم تا آخر روز گذشته برزودیم
 حضرت ایشان بعد صلوٰه ظهر و مسجده خرد چینی و الله
 تشریف ارزانی میباشند و مولودی یار محمد میر و
 بنده می و الله و دیگر درویشان هم حاضر بودند که فقیر نیز

حاضر گردید و این روایات همراه خود برده عرض نمود
 که ازین روایات معلوم میشود که ذات اقدس آنحضرت
 صلی الله علیه و آله هرگز سایه نداشت و آنحضرت بر پرده
 میفرمودند که سایه ذات اقدس آنحضرت صلی الله علیه و آله معلوم
 میشود که گاهی بود و گاهی نبود حضرت ایشان فرمودند
 که من سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله نگفتم
 بلکه سایه ابراهیمی آنحضرت صلی الله علیه و آله گفتم که گاهی بود و
 گاهی نبود و در سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله هیچ شک نیست
 نیست که هرگز نبود و اما اینقدر است که روایات در
 وجه آن مختلفند و اینست بعضی میگویند از پیغمبر

سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله بنود و بعض
گویند از پنجه لبه حضرت ایشان روئی مبارک سوی
مولوی یار محمد کور گردانیده فرمودند که مولوی شمارا
چه طور معلوم است مولوی میگوید عرض داشت کرد که
هم در کدام کتاب دیده ام که سایه ذات آنحضرت
صلی الله علیه و آله هرگز نبود حضرت ایشان فرمودند را
ست بعدین محل استعمال ما بر عرض نمود که آنحضرت
میفرمایند که مولوی دادا بخش از حضرت ما خواجہ کوٹلو
چنین روایت میکردند که آنحضرت فرمودند در جواب
میفرمودند که هر وقت یقین ابر بالای آنحضرت صلی الله علیه و آله

در بار

نیز هر وقت سایه نمیکرد بلکه گاه گاه آیه من حضرت
غریب نواز نیز در دست است چنانچه شارح و دلائل اخیر

در شرح این عبارت اللهم صل علی امن کان بطلمه
الغوات چنین می نویسد که ابرار بالذی انحضرت ^{صلی الله علیه و آله}

تس از نبوت سایه نمیکردند بر ائمه اطهار نبوت
انحضرت ^{صلی الله علیه و آله} از آنکه ایشان از قسم معجزه بود
و بعد از نبوت بمحقق ^{خوان} نرسیده بلکه این ثابت است
که انحضرت ^{صلی الله علیه و آله} در سفر سایه میکردند

چنانچه از حدیث بخاری شریف پیشتر معلوم شده
و مجددین محل باز غلام عرض نمود که از قول شارح

دلائل

دلائل انبیاء در شرح ایضبارت اللهم صل على

من کان پیری من خلفه کما پیری من امامه نیز حضرت
ثابت می شود که ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله

نور بودند خالی از کثافت لکھی چرا که آنحضرت صلعم

چنانکه چشم خود میدید همچنین پس شب خود هم میدید

بر رویه بصری و بعضی گویند که نور باطن بودند و بعضی

گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله دو چشم داشت

پس شب خود مانند سوراخ سوزن و این قول

ضعیف است حضرت ایشان این تقریر غلام را میم

فرمودند الحیفه روزی بعد صلوة عصر و خانقاه

۳

شریف از مولوی خدابخش صاحب پرسید که امروز
 کاغذ گل محمد خان آمده که از مولوی صاحب پرسید که
 چند سال باگشتی زری سرخ یعنی طلا و باپوتین
 که پوشش بالائی وی ریشمین است نماز خوانده ام
 و این چه فتوی است مولوی مذکور گفت نمازش جایز
 است باکرامت اگر احتیاطاً اعاده نماید بهتر است چرا
 که باکرامت او اشیاء اند حضرت ایشان فرمود ندبه
 سبب میس مولوی مذکور عرض کرد که منس عنه لبعض
 است و مسئله این است که احتمال این هر دو
 اشیاء مذکوره لم یسا و زینته حرام است حضرت

ایشان

ایشان باز این حدیث فرمودند انساب من الذنب
 کمن لا ذنب له آئینه توبه کند یعنی بر تائب گناه نیست
 نماز با اقصا نباید کرد و آئینه توبه کند و بعد بر محل
 فرمود که مولوی احمد اگر چه بزرگی و غیره خواهد داشت
 مگر این سخت سوزا در پی میکرد و قتی که نماز جمعه حضرت
 ما را امامت میکرد و در آنوقت با جامه ریشمین و در آن
 ریشمی که کناره زرین و رشته می پوشید و نماز جمعه را
 باین هر دو جامه میکرد و امامت با جامه ایشان را
 ندیدم که اکثر که با سبزه و رویانه مکرر و امی ایشان را
 خوب ندیدم که نه روی اکثر که با سبزه رنگ و حبه

بگویند شاید که برای عدم مسکن آمدن ریشم دوخته باشد
 بنمودنوی خند آتش عذر کرد شاید که از کدام سببی بگوید
 باشد چنانکه آنحضرت علیه السلام نیز وقت آنست
 قدر هزار و پیر رود امیر که میبوی کشید و حضرت باز فرمودند
 تسلیم کردیم که مسلمانه جایز باشد که مردم پیش حضرت صاحب
 باطنین جامه امامت گردان خرد فقیر بی ادبی است
 اگر چه حضرت صاحب جامه ایشان را ملغف نبود بکار
 خویش مشغول بودیم مگر هم خوب نبود در وقت انمیلدم
 عرض نمود بر حضرت صاحب شرعاً هم مواخذة نبود
 چرا که ما مور متقیتش حال غیر نبود حضرت ایشان را

لکھی

سخن غلام را تسلیم فرمودند و همدگر محفل باز فرمودند
 که حضرت صاحب قدس با خدا بجای مشغولی داشت
 که بسوی میجا پیش نکر است چنانکه مولوی نور محمد پیش
 حضرت صاحب امانت میکرد آخر مولوی محمد کور عارضه بود
 لاتی کردید چنانکه احتیاط از بنیاست هم نمیکرد و مردم
 نیز شکایت مولوی عیوض پیش حضرت صاحب میکردند حضرت
 صاحب قدس هرگز بسخن مردمان بحق مولوی عیوض
 انتقام نمیکردند هرگاه که بنماز شریف می آوردند
 و مولوی محمد کور اگر در آنجا حاضر نمودی حضرت صاحب در آن
 حال مسافر بود که مولوی نور محمد کجاست بخوانید اما

کند نماز کراریم در یون عرض میکردند که فلان میجو
 نیست فلان فلان مولوی دیگر موجود است خضر صاحب
 سخن ایشان را التفات نمیکردند و میفرمودند که
 مولوی میوه صوف را بطلبه و تا وقتی انتظار میفرمودند
 تا اگر مولوی صوف حاضر آمدی خوب و اگر مولوی نبود
 داد می و که ام عذر پیش کردی بجهه لاچار کسی گیر
 چشم بسته نماز میکردند و همچنین حال و کیفیت
 با مولوی علی محمد صاحب فرمودی تا وقتیکه او میاید
 انتظار میفرمودی و با وجود آنکه مولوی علی محمد را غایب
 بجا سیر غولای سمیت لاحق شده بود که هر وقت از

لوازم

بواسطه این خون جاری میبود و مردم هم شکایت
 نمیکردند کورنش حضرت صاحب میکردند که مولوی ابرو
 خون جاریست بسبب جریان خون نماز مردم خراب
 شود و حضرت صاحب قدس سره هرگز سخن ایشان را تلفات
 نفهمودی و درین محل حضرت ایشان این مصراع
 غلغله حیدر بر زبان مبارک اندازد و در هر بیت لفظ
 پیار پیار و ای یعنی در حضرت مبارک و تعالی بسیار خوار
 محبت محبت است یعنی بجز بسیاری محبت در حضرت
 اولیای شانه دیگر چیزی در کار نیست بعد از آنکه فرمودند
 که اتقانی حضرت صاحب قدس سره را چه کنی که او حضرت

داشت و این بیت خواندند بیت شیر سرانگند خواهد

براه. کارگزاران بهر سو نگاه. بلکه اولی ناله خفیه

صاحب فطرت امام بخش نام چنین القا می داشت که نویسنده

غریب بنگاه که در میان مسکونی داشت و آنجا را از دست

خود تقصیر میکرد و آب از چاه بدست خود می آورد و در آن

ایام چاه جمعه را احمد خان والد نویسنده بود یعنی

نویسنده دیده بود و مشهور شد که آب شیرین دارد و لهذا

زنان همه شمر ازین چاه آب می بردند و مکان

حافظی امام بخش بر سر راه بود و زنان شهر همین راه

گذر آمد رفت میداشتند و از چاه آب می بردند و روز

اول

روزی شخصی اورا گفت که زنان اینجائی با جامه
 و انگره می پوشند حافظ مذکور گفت که من ندیدم آنها
 شخص گفت چرا دروغ میگوئی صد ساله زنان هر روز
 پیش روی مسکن شما برای آب میروند و می آیند
 و تو میگوئی که من ندیدم حافظ مذکور حلفاً گفت مگر
 این دروغ نیست که هرگز لباس زنان اینجاری ندیدم
 چون حضرت ایشان را سخن تمام کرد ازینجا برخاسته
 سمت مسجد برای نماز مغرب روانه شد و در وقت
 باز ذکر معاطه حضرت قصبه سرک باهرو و مولویان
 مذکوره که امام بودند آغاز فرمودند مسجد بعد بختتم

خود اجماع مشغول شدند و همین سخن را تکرار میفرمودند
 تا آخر دین محل کریم نمودند و فرمودند که چنین نبود و فادار
 حضرت صاحب شایه که قبله عالم رضا الله عنه بمحضرت
 چنین وصیت فرموده بودند که هر دست نهادی باز
 آنرا بگذار لطیفه روزی بعد نماز عصر در خانقاه شریف
 حضرت صاحب قدس شایه بودند از مولوی خدابخش
 پرسید که راست تخلص شیخ سعدی قدس نما از جهت آنست
 که تعریف سعدی میکرد مولوی خدابخش عرض کرد که راست
 حضرت ایشان فرمودند که سعدی صاحب را با سعد
 چنانکه تعریف سعدی میکرد مولوی که عرض کرد شاید که

نامش

مامور باشد باز حضرت ایشان فرمودند از که مامور باشد
 مولوی خدابخش با زر عنقه نمودند شاید که از دل مامور شده
 باشد حضرت ایشان فرمودند که قول شما صحیح مگر تا هم
 از شان شیخ سجد بعید معلوم میشود از آنکه شان
 اولیاء الدما نند جامه سفید است از ادنی زک
 و انعامی پذیرد نه جامه رنگین و به از ار خود اشاره
 فرمودند که این از ار من زکبیل دارد و برخیز که بر آن
 زکبیل گرفته معلوم نمیشود بعبده مولوی خدابخش
 تعریف شیخ سجد صاحب شریع نمود و گفت مسجدی
 مقام عا دانت شاید که ظاهراً بتعریف سجد مشغول بود

و باطنی با خدا مشغولی داشت و این تفرقت شاید که برای
استمرار وجود میکرد و این مقام عاقبت چنانکه احوال
بکر صدیق از خرافات گذشته بدو نسبت و تدبیر میکرد و نیاز
میکرد و حال آنکه با خدا هم مشغول بود و حضرت ایشان
فرمودند که اینجای هر کسی حاصل است چنانکه اینجا
هم حاصل است و قشیکه که امام امرش آید در عین نیاز
تدبیر آن هم کرده میشود و نیاز هم بابرگان وی ادا میشود
باز از جهت تمسیر نفس و اخفای حالت خود از منحن
اضراب نمودند و گفتند که از مایان بطریق عادت
ارکان توحید و فعلی مملوۀ ادا میشوند و از اولیا رسید

السلام

رضوان الله علیه بطریق حقیقت از آنکه اولیا الله
 محفوظ اند خود او تعالی است حافظ حال ایشان است که
 خطرات شیطانی را در آن مدخل نیست بخلاف حال مایان
 که با دنی خطره بر هم میشود چرا که اولیا الله مأمور اند مأمور
 نشد هم بانتظام ظاهری و هم با دای صلوٰه و هم بحضو
 باطنی و مایان مأموریم فقط با دای صلوٰه و حضور
 ازین حصص مرایزا استعدا و زیاده عطا فرموده
 حافظ حال ایشان گردیده که با ایشان گران است بجهت
 مأمور می ایشان بانتظام ظاهری و باطنی بخلاف مایان
 و تحمل غلوم عرض شد است کرد که در رشتی است از بهاء الدین

نقشبند قدس را روایت میکند که در یک موعظه در میان
 شیخ را دیدم که قدر پنجاه هزار خرید و فروخت کرده و درین
 اثنا یک لحظه از خدا غافل نگردید و همچنین با خدا مشغول
 داشت بعد ازین محل حضرت ایشان قصه پیوستن حضرت
 صاحب قدس را در حین وصال قبله عالم رضا علیه السلام
 آغاز فرمودند که حضرت صاحب قدس را میفرمودند در آن
 زمان که قبله عالم صاحب رضا علیه السلام از دار فانی بدار جاودانی
 رحلت میفرمودند و اینجاست در انوقت اینصورتی آن قبله
 روانه شده بود و در انوقت که نفس نیز میپا کرده بود و مرا
 بر روی پای من بکدی ایستاده که هر دو نفس من از خون

پاشیده

پیرشاه بر زمین میرنجست و حتی که پیش خود که فطری
 کردم زمین بموضع قدم من از خون آلوده میبود تا آخر
 جلد هرده ناخن به رد و پاشید شهاب بر زمین از فضا
 و حال آنکه اینجانب را هیچ خبر نبود و پدرین محل حضرت
 ایشان فرمودند که کار همه موقوف بر فعلی و جند به نسبت
 است و ملازم اینمغنی اینجانب است فرمودند که از زبان
 و نشان حضرت صاحب قدس بارگشته ام که ^{مغفرت}
 کدام شاه اسلام در کدام مملکتی شهر گنجان فرستاده کرده بود
 در آن شهر معبد ایشان بود و در آن معبد معابد کثیر
 بیش از صفا نام متوجه نشد مراقب بود شاه شکران

خود را حکم بقتل ایشان کردند و شکران پادشاه رفتند و
 ایشان را بشمشیر و غیره آلات قتل زدن گرفتند
 هر چند که زدن بر جسم ایشان هیچ اثر نداشت و آخر این
 پیش کدام بزرگ عمره می کردند آن بزرگ می فرمود که کدام حساب
 میان مغان و اصنام اندازید تا شمشیرهای شما اثر کند
 لشکران پادشاه حکم آن بزرگ میان مغان و پیمان ایشان
 حساب انداختند و همه را کشتند این همه اثر قتل
 و نسبت نبود که ذوات ایشان با پیمان عین شده
 سنگ گردیده بودند چون حساب میان ایشان حال
 گشت تعلقی ایشان منقطع گشت از آن کشته شدند

لکھنو

الحیفه روزی سخن در تشریف اولیا افتاده بود حضرت
 ایشان فرمودند که میان صاحب حاجی پور و اله که خلیفه
 حضرت قبله عالم صاحب چهار دینیت رضا رکنی علیه السلام
 سال قبل از وصال قبله عالم غریب لواز قدس رحلت نمود
 چون خبر وفات ایشان بحضرت قبله عالم رضا رکنی علیه السلام
 رسید آنحضرت بسیار خیل افسوس فرمودند و درین
 عرض نمود که میان صاحب حاجی پور و اله بسیار صاحب کمال
 و آن کامل بود قبله عالم صاحب قدس را هیچ نفرمودند
 آن شخص باز گفت که میان صاحب انسان کامل بودند بعد
 حضرت قبله عالم رضا رکنی علیه السلام فرمودند که من انسان کامل

یک حضرت مولینا فخر صدیق است از دیده ام نه دیگر
 آن میان صاحب آدم نیکو و نیکو روزی از مولوی
 خدا بخش صاحب پرسیدند که میات بد صا. از گلستان
 شاید باب سیوم از عشق تمام کرده یعنی غرض حضرت
 ایشان از این سوال العکاس کلام بود بدینضمیم که
 حضرت شیخ سعدی قدس سره در باب گلستان ذکر
 سخن عشق هیچ نفرموده اند از آنکه از سابق و سابق
 کلام حضرت ایشان معلوم میست که متصل کلام سابق
 باز پیشین فرمودند که شیخ سعدی به کتاب ابو عطاء
 تصالح معلوم ساخته و آنچه اصل بهامور و شئی است ذکر
 لغزین

نفرموده که عبارت از حضرت عشق است چون عشق اند
 همه امورات از عبادات و ریاضات و عدل و تقوی و
 تقوی خود آمدنی هستند از آنکه اینهم تابع عشق اند چون
 عشق نیست هیچ نیست بعده بمدرین محل فرمودند که
 علیحدہ علیحدہ مذاق است مذاق شیخ سید صاحب قدس
 و عطا و نصائح است و مذاق مولینا روم صاحب قدس
 عشق است هر چند که کلام خود را باین و آن سنو میگویند
 باز رجوع بذکر عشق میکنند و مذاق جامی صاحب قدس
 علیحدہ است که اکثر کلام وی در وحدت و جود است از آن
 روز سخن در ادب افتاده بود حضرت ایشان بر زبان

که اصل همه کار عشق است هر چه که عشق زیاده میشود
 همانقدر او بی غیر زیاده میشود و لطیفه روزی میفرمودند
 که امروز سردار یک خلیفه شاه بود که از حیدرآباد
 آمده بود و خوب حالت و وجود نموده نهایت خجلی چنانکه
 در کتب مینویسند اول اینکه با پوشش نبود و اشارت
 بدین سمت حضرت غریب از قدس مناسبت وقت
 میکرد و دوم آنکه بر سخن بموقع مناسبت و لذت
 سماع و حالت وقتی معلوم میشود که صوفی سخن و آن
 باشد بعد از تعریف سردار یک موصوف فرمودند که
 او م تارک و با اوقات است مگر اینقدر است که کدام زنی

بیع
 زانی

بیگم را همراه خود آورده هر چند که آن در میان آن
 و پنبه احتیاط کند تا هم اثر میکند یعنی قریب و بازن
 بمنزله قریبش است با پنبه هر چند که در آن احتیاط کرده
 آید تا هم اثراتش به پنبه میرسد لطیفه روز دیگر میان
 سردار بیک حیدر آبادی را میفرمودند که فروروانه می
 شوی سردار بیک عصبه داشت کرد که با حقش روانه
 میشود حضرت ایشان فرمودند که دل میخواهد که چند روز
 دیگر هم توقف میکردی مگر شما هم لاچار هستید که دیگر
 رفیقان شما میروند اگر تنها با چند نفر میبودی پس
 انستطایر نبود کرد و ایام عرس حضرت غریب لواز قدس سره

ضرور بیاید سردار یک عرصه داشت کردن شادان و دلگرمی
 بعده بهدین محل ملائمت این سخن فرمودند که قبل از وصل
 حضرت صاحب قدس، بدو سال صفا بخرا و خواججه صاحب
 بنیره حضرت قبله عالم رضا را بنگاه آنها در اینجا تشریف آورده
 بودند و قتی که سمت خانه روانه میشد حضرت صاحب به
 صاف خراده صاحب فرمود که صاف خراده صاحبی هرگاه که بفرار
 قبله عالم غریب نواز قدس، روید از جانب بنده بخدمت
 حضرت قبله عالم رضا را بنگاه عرصه نماید که از روی بنده
 بسیار که یکبار بنده را بزمیارت حضور شرف سازند
 و خود بنده از جهت ضعیفی طاقت آن ندارم که حاضر

خداوند

خدمت شوم اگر مرا قدر یک میل هم طاعت سواری
 اسب میبود هرگز نماد می مگر چه کنم لاچارستم لطیفه
 همدین محل باز فرمودند که یک سال در عین ماه ساون
 حضرت صاحب قدس را برای زیارت حضرت قبله عالم
 شریف میبردند و در راه بسبب طغیان دریای بسیار
 بودند چنانچه چهار چهار گروه کردار و ملکان آب استاده
 بود چون حضرت صاحب قدس را بجزایر حضرت قبله
 عالم صاحب رضایان رسید صاحب خزان میان انوار احمد صاحب
 فرزند حضرت قبله عالم صاحب رضایان پیوسته که چنانچه
 مسال و در راه آب بسیار بود حضرت چه نمودند حضرت

حضرت صاحب در جواب فرمود که صاحبزاده شجاعه میفرماید
 این دریائی آب بود اگر دریای آتش بودی بهم نماتندی چنین
 حضرت ایشان را میفرمودند تمام کرد قوال را که همه را که در
 بیگانه بود اشاره فرمود که که ام غزال بخوانید و زینت
 سوار یک صوفی فرستاد که فلان مولوی اگر در
 روزی حالت آمده بود و عرصه هفت روز درین حالت
 سکر و میخودی بود چنانچه نماز هم از وی فوت شد می
 ان حالت میخودی غزالی اش فرموده اگر مرضی مبارک باشد
 تا قوال بخواند لطیفه باز هم درین محل فرمودند که حضرت
 صاحب بارانیز روزی در منزل حضرت قبله عالم فرمودند

حالتی و بخودی بکدی طاری شده بود که نه هر دو در حرکت
ایشان قطرات خون جاری شدند و هیچ حرکت
در ایشان نماند و اینجاست بخودی تاویر ماند در الوقت
میان نوز احمد صاحب فرزند حضرت قسبه عالم صاحب روضه
هم حاضر بودند آخر صاحبزاده صاحب نواب غیاث الدین خان
طلبانیدند که مروی نباض بود چون نواب که در نبض حضرت
صاحب را ملا حظت نمود گفت که صاحبزاده صاحب حال
حضرت صاحب قدس ببعینه همان حال قضیه حضرت
خواجہ قطب صاحب است روضه الدعنه که در حالت سماع
شده بودند از آنکه در نبض حضرت صاحب هم حرکت معلوم

میشود باید که تمیبه بهیروز تکفین کنیده آخر دین اشنا
 چون باز بنص حضرت صاحب ملاحظه نمودند در بنص
 مبارک وی چیزی حرکت محسوس شد آخر تدریجاً در تمام
 جسم مبارک ایشان حرکت محسوس شد و بهوش باز آمدند
 بجز دشتن فرمودند که وقت نماز بر من گذشته است
 یا نه و پائی من بسوی قبله عالم رضا انگاشته شد مردم عرض
 کردند که نه پائی خیار سمیت قبله عالم غرض شده و نه وقت
 مطایفه که نشسته حضرت فرمود و همگی دستها را میگویند که
 عرو که ایمنی است از مولوی فتح محمد شاه و اله نیز
 بدینضمیمه شایسته بودم مگر تفاوت است که مولوی

فتح محمد گفت که هر دو چشم مبارک حضرت صاحب سیخ
 و وارث کون برانده همچنان کشته بودند تا اگر کلبه
 نشسته هم یک خود را نمی زدند یعنی هر دو چشم مبارک ایشان
 مانند مردگان همچنان کشته بودند که در هیچ حرکت
 یک زدن نبود و نیز مولوی محمد کور می فرمود که در این حالت بخود
 سر مبارک ایشان بزرگوار حضرت حافظ چهار صاحب
 ملائی قدس سره بودند و پائی مبارک ایشان بزرگوار حضرت
 قاضی محمد عاقل صاحب قدس سره بودند و هر دو بزرگوار
 دست و پائی مبارک ایشان می مالیدند و جناب صاحب خیره
 میان نور احمد صاحب قدس سره با لای ایشان با دشمنی بودند

تا آنکه از این حالت بجاودمی بیدار شدند و از شمع غلام
 رسول نیز اینجکایت بدینضمین شنیدیم و شمع کعبه
 فرمود که من از زبان مبارک ایشان هم چنین شنیده
 بودم شاید که حضرت ایشان امروز در وی اختصار نمودند
 و لطیفه روزی سخن درین افتاده بود که کارهای همه وقت
 موقوف اند حضرت ایشان بر زبان مبارک را آنکه شخصی
 ملا سکنه او آن کاری از مستوصلان حضرت ما بود
 که در ملک کمتران رفته بود و در اینجا همیشه ملا میگرد
 و که ام زن را نیز در نکاح آورده بود و آنرا امروزی
 شخصی چوثر نام کمتران که رئیس آن قوم بود و نظری بر
 زن

بزرگ ملاذکور افتاد از آنکه منکوحه ملاذکور
 حین بود مشارالیه در بروجخت آخر روزی
 ملاذکور را بناحتی گفت و منکوحه در می آورد عقبتش
 خود آورد چون این خبر بشنید مبارک حضرت شریف
 نواز قدس سر رسید سکوت کرده هیچ نظر نداشتند
 در آنهایی عرصه یکسال گذشت که روزی یک نفر
 از انقوم کمتران وارد اینی گردیده و بخدمت حضرت
 غریب نواز حاضر شدند خود بدو از پیشان پرسید
 که گوی میر و پیشان عرض کرد که سمت قصبه هوا
 حضرت غریب نواز قدس سر که از انطرف باز بدین راه
 باز پرسیدند

آمد ایشان عرض کردند که بی ازین ره خواهیم آمد
 حضرت غریب لواز قدس فرمودند بسیار خوب است باید که
 بمن نیز ملاقی شدار و دید ایشان عرض کردند که بسیار
 خوب چون آن سه نفر بعد از چند لیم از طرف قصبه
 و هوا معاودت نمودند و بنیست حضرت غریب لواز قدس
 حاضر شد تا آنوقت ایشان فرمودند که چو را بگوئید
 که آنوقت نبود که تو مرید مرا کنی و آنوقت آمد اگر فرزند
 بدی همی مضبوط باشی چون حضرت غریب لواز قدس بنام
 کرد آن سه نفر حضرت مشتمل رفتند و بعد از چندین روز
 میان آنقوم عداوت برخاسته با یکدیگر و ایشان

خون جاری سختی که صد نامردم با هم درگشته شدند
 و چو نام مذکور نیز با جمیع اقا و خجلیش درین جنگ
 جدال گشته شد بیکه از و هیچ نام و نشان نماند مگر
 دوستی نظر از اولاد و اقارب نامبرده باقی مانده بودند
 مگر آن هم خوار و بیکه از ملک خود فرار و بدو می گشتند
 بلکه تمام قوم که در آن سبب این واقعه چند سال خوار
 بیکه از ملک خود فرار بودند و در بدو می گشتند
 و نیز درین اثنا قوم مری که بسیار شکرش مردم ستم
 بر سر ایشان ناخست آورد تا غنی ملک و از ملک ایشان
 تباہ کرده بتاراج بردند درین محل مولوی خدابخش تبار

عرض کرد که حضرت فضیل بن عیاض رضی اللہ عنہ
 در اوائل حال رنرانی میکرد شبی بر سر راه نشسته
 بود که یکی قافله میگذشت و شیفته می‌ازان قافله این
 آیه میخواند الم یان للذین امنوا ان تفتح قلوبهم
لذکر اللہ چون این آیه شریف بسمع حضرت رسید
ویرا در گرفتند احوال تأثیر شد حضرت ایضاً فرمودند
 که احمد جام صاحب قدس نیز چون وقت رسید از منزل
 خود توبه کرد و طیفه روزی میفرمودند که امروز که
 سوداگر از قوم شیخ سکنه قصیده موسیقی می‌ارزاشد
 مقدس آمده و او صاف فرار اقدس حضرت علی کو
 (و)

رضا قدس سره که از جمله دوازده امامان اند فرمودند
 عندهم بیان میکنند و میگویند که برقرار مبارک آنحضرت
 زرد و لثقه بنمید و بسیار معروف است و مردمان آنجا از
 حد زیادی معتقد ایشان اند و هجوم مردم بسیار باشد
 چنانچه هر وقت قدر و کس هزار آدمی از دور و دور آنجا
 موجود میباشند علاوه از مردم شهر مشهد و نیز یک
 زنجیر کرده در آنحضرت شانه هر مجرمی از خونی و غیره که
 درون احاطه آن زنجیر باید آید امن و معاف است ^{کس}
 برو غرض ندارد مگر کلام زائرین آنجا مردم شیعه اند
 بعدین تحمل ملائم امنیغ باز حضرت ایشان فرمودند

که در پشت کرد و مزارات خواجگان مانیر زنجیر است
 هر مجرمی که درومی آید امن میشود و هیچ کس بر او تعرض
 نمیکند مگر اهل دران تفاوت افتاده از جهت آنکه
 سجاده آنها قدری او نمیکنند در محفل مولوی خدیجه
 عرض داشت کرد که خواجگان حشمت بسیار زیروست
 و صاحب تهر و حاکم وقت بودند چنانچه در کتاب بنویسد
 روزیکه حضرت ابوالیوسف حشمت قدس سره در خانه کعبه
 رسید بیت الله شریف از جای خود برخاسته کرد
 کرد و حضرت طواف نمود پس گوی خود باز رفت حضرت
 نیز بر طواف نمودند و انجمنه را جمیع اعیان شریف بنیم
 خود

خود میایند میگردند از اینجهه فقها نوشته اند که اگر خانه
 کعبه بجای خود نباشد هم سمت جایی آن معلوم جائز است
 درین محل حضرت ایشان فرمودند که اگر فقها این جا
 بچشم خود ندیدند که قبول فرمودندی بعد ازین محل باز
 در تعریف خواجگان حشت فرمودند که جامی علیه الصلوة
 در لغات الانس و تعریف خواجگان حشت منویسید
 که چشتیان با خدا یار و از همه خلق برتر و شقیان همه
 چنین بودند در بوقت مولوی خدا بخش عرض کرد که جامی
 صاحب مقبول را از شیخ الاسلام نقل کرده است و نیز
 تعریف چشتیان چنین فرموده که چشتیان بی باک

در کار خود چالاک لطیف روزی در سفر با کپتن شریف
 که در موضع سنگبری نزول فرموده بودند وقت دو
 پاس پس خدام و سترخوان آوردند درین اثنا ذکر تفسیر
 حضرت بابا صاحب کجاست که رضا الله عنه رفتاد و سینه خیم
 نمود که در کدام کتاب خاندان نقشبندیه علیه الرحمه نوشته
 ویدم که روزی حضرت بابا صاحب همان بهاء الدین
 زکریا ملتانی رضا الله عنه شهادت نمودند حضرت بهاء الدین
 دعوت حضرت بابا صاحب قدس نمودند حضرت بابا صاحب
 فرمود که دعوت باین سماع است کدام سماع باید بهاء الدین
 زکریا در الوقت اوم خود را فرستاده قوالان را طلبیدیم

قوالان

قوالان حاضر آمدند و سماع را دادند و بجا آوردند
 از محفل برخاسته بیکسو نشست و بتلاوة قرآن مشغول
 شد درین اثنا بابا صاحب قدس بحالتی در گرفت و در
 وجد آمد و روی مبارک خود را سوئی بجا آوردند زکریا
 نموده فرمود که بجنب ایمی کسم و روی بجا آوردن صاحب
 فرمود که بجنب کسم و روی تا بجنب عرش و کرسی بابا
 صاحب قدس سرکار روی سوئی آسمان کرد و فرمود که
 بجنب ایمی عرش و کرسی در نیمیان بجا آوردن صاحب
 بی اختیار از تلاوة قرآن برخاسته در قفص آمد و حضرت
 ایشان از شنیدن این سخن نهایت در جوش آمد و

لحظه هر دو چشم مبارک خود را از جوشش بالا گرفته بودند
 بیده سر مبارک خود را فرو داد و آوردند در میان صابزه
 محو صاب. فرمود که اگر این بار هم بهاء و الحق صاحب قدس
 از جابر نخواستی نوبت بخند رسیدی میگوید کتاب
 عروف که دشمن حضرت بابا صاحب قدس بهاء و الحق
 صاحب قدس حضرت ایشان را چنین چسبیده بود
 که چند بار باز هم ذکر آن فرمودند لطیفه روزی
 حضرت ایشان از دروازه خانقاه شریف بسوی
 مسجد برای نماز مغرب بیرون آمدند ناگهان نظر
 مبارک بر حاجی ششیل افتاد که چنان خود را بچو بهای

سحر

سخت میزد برای کشتن نفس خود و این قاعده
 وی بود که هر روز و شب با خود میکرد حضرت ایشان
 فرمودند که در حاجی باستان و سلطان و سلاطین عجايب خانه
 اسباب و اشياي گوناگون میباشد و در مکان این
 با شاه یعنی حضرت قاسم قدس عیالی خانه آدمیان
 است که از هر قسم آدمی درینجا موجود اند و شمار بسیار
 حاجی مذکور کردند و نیز چند اشخاص دیگر را یاد فرمودند
 بعده فرمودند که این خوبان طریقه النفس کشی است
 و این بیت خوانند و بیت میگویند نفس را جز غلچ نیست
 و این این نفس کشی است سخت تر از هر دین و هر عبادتی

که نفس شیطان حضرت منصور را بپشت دو سگ
 لاغر همراه ایشان میکرد و دیدند در میان مولوی یار محمد
 بنده ای و اله عرض نمود که روزی حضرت منصور صاحب قندگار
 بر کسی نهان شده بود آن شخص این مرد و سگان را
 که همراه ایشان بودند بغایت خدمتگزاری کرد و چون
 حضرت منصور صاحب قندگار از آنجا روانه شدند
 از آن شخص پرسید که چرا خدمت این دو سگ بسیار
 نمودی آن شخص در جواب گفت که شما ندانید این سگان
 یک نفس حضرت منصور است و دیگر شیطان او پس
 چرا خدمتگزاری او نکردی لطیفه روزی کو هر شیر

دوره جنون در گرفته بود چنانکه عادت می بود که
 در هر ماه یکت بران دوره جنون عادت میشد
 دران ایام شعر اشعار مالا یعنی بی سر و سامان
 گفت و از اکل و شرب هم چیزی خبر نداشت
 ایشان فرمودند که جایی حضرت را بخانه خردمان
 است که از هر قسم آدمی درینجا موجودند و اشاره بسوی
 کو هر فقیر کردند بعد اشاره بسوی حاجی می کردند
 فرمودند که اینچنین شش تن در جهان گشته باشد
 که با وجود اینکه دانا و هو شیار و توانمند است و خود را
 شب و روز بچوبها سخت میزنند و میگویند که من

می‌گشتم و ازین خبر ندانم که نفس کجاست خوردن کشته
 میکرد و یا پوزدن این نیست مگر شتر نفس است
 همدین نفس را می‌فهم فرمودند که هر کلام حضرت
 ما جامع بود از هر چه می‌فرمودند و آن کلام ایشان است
 که اکثر بزبان مبارک آن اندندی که الله با تهنون نه
 چهره می یعنی الله که مایان را از دست خود نگذارد
 و دیگر می‌فرمودند که الله که دماژ می نفس می کنون
 امان دیوی یعنی الله که از صمله و یغما می نفس
 و به لطیفه روزی سخن درین افتاده که کار می‌رفت
 بر عقیده وطن است درین محل حضرت ایشان فرمود
 کار

که از فردان شخصی شنیده ام که در لاهور و و در ویش
 میبودند یکی همیشه میخندید و دیگری همیشه میگریست
 و آنکه میخندید پیوسته میخندید و آنکه میگریست
 و بزرگوار با هم ملاقاتی شدند آنکه همیشه میگریست
 بآنکه همیشه میخندید گفت پس و اینها چه بودی
 رونی منی و هر چیست که نه پایا سکر یا زیار
 میست پس جوایب او رونا پس از یک ساعت
 کوئی جانبی دو کس فی پایا سکر که نه پایا رو
 محمد بن محل مولوی یار محمد صاحب بنده ای و اله عرض
 داشت کرد که چنین شنیده ام که حضرت عیسی و

یحیی علیه السلام همگان بودند و عادت عیسی علیه السلام
 همین بود که همیشه می خندیدند و یحیی علیه السلام همیشه
 میگریست روزی مرد و با هم ملاقی شدند عیسی علیه السلام
 یحیی علیه السلام را فرمود که شما را چه بلا شده که همیشه
 مینالید و از رحمت خدا چنین مایوسی حضرت
 یحیی علیه السلام گفت که شما چرا همیشه میخندید مگر از
 خوف خدا نمیترسید و از دلائل او مایوسی هستید و از بخت
 یکدیگر اشیات و دلائل معکونند آخر الامر هر دو پیغمبر
 منتظر وحی شدند و درین اثنا وحی نازل شد که
 انا نحن و کلن محمدی الی آخر کار عیسی علیه السلام

حق تبارک و تعالیٰ از بیدار کفار را نینده بر آسمان بزرگ
 و یکی علیه السلام از دست کفار شهادت رسید درین محل
 حضرت ایشان فرمودند که این ظن از کجاست و این
 حدیث فرمودند لا تتحرک ذرة الا باذن الله یعنی هر
 امر بید قدرت اوست شکی شانه بعبده این بیت
 فرمودند بیت بگویش کل چه سخن گفته که خندان است
 بعینه لیب چه فرموده که کربانست درین محل مولوی
 یار محمد یاز عرصه نمود که در کتابها عینو پسند که معنده در
 اختیار بی اختیارست درین محل بگویش خدایت کرد که
 مولودی حاج علی علیه الرحمت نیز این مدعا را در این زبانها

مشهورم
 ادا فرموده رباعی هر چند با اختیار سرورم من و زنده
 جبر جبریان دورم من و مجبور اختیار سرورم من با و عوی
 اختیار مجبورم من لطیفه روزی میفرمودند که وقتی
 شخصی از مردمان ملای کوته وال ضلع پشاور نزد من
 آمده و چند مسائل یعنی هشت نه مسائل پیش کرد و گفت
 که ملای کوته وال موافق این مسائل عقیده دارد
 و اکنون صوابی ایشان را با اعتقاد این مسائل کافر
 گوید و من مرید ایشانم آنحضرت درین امر چه میفرمایند
 اگر فی الواقع با اعتقاد این مسائل ملای کوته وال کافر
 است تا من از و مرید شما غشج بیت بنایم و اگر نه

بمکتب

بیعت خود را چنان بر حال خود گذارم فسخ نسازم
 حضرت ایشان فرمودند که من آن شخص را دشنام دادم
 و گفتم که ای کجاست تحقیق و گفتیش این امر قبل از
 مرید شدن چرا نکردی که آیا این شخص کافر است یا مسلم
 و قتی که مرید شدی پس چرا تحقیق عیبی بی پرورش
 مینمای تحقیق این امر قبل بیعت باید نه بعد از بیعت
 ای شما را شاید که گفتیش حال ایشان کنیده
 مرید نشوید و قتی که شخص مرید گشت و پس بیعت نماید
 که از او بگردد نمیکند خواه بد از آنکه دنیا چند
 است بهر طوریکه باشد آن دشمنی است پس باید که اینها

بسر برد خود را بر روز حشر جاری است هر چه باشد
 معلوم خواهد شد نه بینی اگر کدام شخص را با زن
 زشت اتفاق نکاح افتد بعد از این دنیا می چند روزه
 بهر طوریکه باشد با او بسر میرد پس همراه پیر خود چرا
 بنزد بعد ازین محل ملائم ایجابات استیجانی فرمودند
 و قتیکه شیخ صفیان زمار بکردن خود نهاد و همراه
 ایشان شصت یا هفتاد حلیفه بودند سوای مریدان
 او شیخ صاحب الشیخ را فرمودند که شما ای مریدان کار خود
 روید از آنکه هر چه حصول مقصود شما یان باینجا نب
 متعلق بود از دین و ایمان و غیره آن از من
 مستغنی

منتفی شده مناسب که احوال در پی مقصود خویش
 بروید همه حلف و مردان وی با طرف و جوانان
 مشتبه شده رفتند مگر یک مرید ایشان همراه ایشان ماند
 و رفت شیخ صاحب آنرا فرمود که شما جوانی روید
 آن مرید عرض کرد که ایشان من نه طالبین هستم و نه
 طالب ایمان و غیره من محض عاشق و طالب ذات
 تو ام دیگر مرا هیچ در کار نیست این سخن مرید شیخ و صدق
 و اخلاص می حقیقت را پسنداند و در حال تقصیر
 و گناه شیخ را معاف فرمودند و مقرر شد هر دو بزرگوار
 از پیشتر زائد و برتر نمودند و بعد ازین محل فرمودند که

مولوی امام الدین با وجود آنکه از حضرت صاحب قدس سر
 مجاز بودند بر علم ظاهری حضرت قاضی محمد عاقل صاحب
 رض الله عنه فریفته شده مریدان این گردید و از حضرت
 غیب لو از قدس سره ارشاد آورد و ازین خبر نداشت
 که علم ظاهری پیش علم باطنی هیچ حقیقت ندارد
 از آنکه علم ظاهری کس است که در درسه های اکریم
 و غیره هم حاصل میشود بخلاف علم باطنی الغرض
 هر چند که مولوی شمسوار و غیره مولوی امام الدین
 ملامت میکردند و میگفتند شما علم ظاهری حضرت
 صاحب را چه دیدید که علم ظاهری کم دارند و در جواب

مبلغ

میگفت که بیشک حضرت قاضی صاحب علم ظاهری خوب
 داشت مگر قاضی صاحب در علم ظاهری دستی عظیم دارد
 القصه روزی اینجانب به مبارک حضرت قاضی صاحب قدس
 کسی رسانید که امام الدین رفته مرید قاضی صاحب
 شده حضرت قاضی صاحب از استماع این سخن سخت حلال
 آمد و فرمودند که مولوی امام الدین دیوانه است که خدا
 را واکنداشت و بدیگر جا رفت بجهه کفیه است
 مبارک را برویگری زد و فرمود که دو ملا مرغی حرام
 در میان دو ملا مرغی حرام میشود از آنکه یکی گوید بپز
 باید کرد و درین گفتگو مرغی می میرد و حرام میشود و بجز

گفتن این سخن حضرت غریب‌الواز قدس سره مولوی امام
 الدین دیوانه شد حتی که زنجیر با پی او انداختند
 هر چند که علاج معالجه کردند سودی نداشت و در
 حضرت غریب‌الواز در مکه میرنجبت صاحبزاده میان
 نور حسن صاحب فرزند حضرت قبله عالم رضی الله تعالی
 عنهما تشریف برده بودند که صاحبزاده صاحب میان
 نور حسن بخدمت حضرت غریب‌الواز عرض نمودند که
 یا حضرت مولوی امام الدین غریب‌الحال از خدمت باده
 هلاک شد اگر تقصیری عفو فرمائید تا من او را احیا
 آریم حضرت غریب‌الواز قدس سره از این سخن نهایت در

بولی

جوشش آمد و بجزو شنیدن اسبخن برخاستند و روان
 شدند حتی که از بسیاری حلال یک کفش و ربای
 مبارک کردند و دیگر بر جای خود باز گذاشته روان شدند
 و فرمودند که صاحبزاده صاحبزادین امر بنده را معاف
 فرمائید که این سخن بشنید ندارد از آنکه مولوی امام
 الدین بمن یک لقمه آگشت نائی کرده بود من هم چنانچه
 میخ و ویرازدم که ریزه ریزه شده خارج خواهد شد
 نه سالم آخر حضرت غریب نواز قدس سره از این بار وانه
 شد و مولوی مذکور در این حالت دیوانگی مبر و بجهه
 زن امام الدین مذکور را پس خود محمد علی نام که در آن

ایام خود سال بود در اینجی بخدمت حضرت غریب لواز
 حاضر آمدند و برای عفو تقصیر خویش عریضه پیش کردند
 و در آن این بیت نوشته بود بیت کینه بود مرد
 ستمکاره را چه تاوان زن و طفل پیچاره را حضرت
 غریب لواز را قدس بر حال ایشان رحمت آمد و گناه
 ایشان عفو فرمودند و نیز از پسر مولوی ندک و پسر
 که چیزی سبق میخواستی عرض نمود که بلی حضرت چیزی
 میخواستیم حضرت غریب لواز فرمودند که خوب سبق به
 خوان و دعا هم فرمودند که برو اسد کجا ترا نخواهد
 خواهد داشت لطیفه روزی میفرمودند که هزار و گنبد

مولی

مولوی امام الدین مذکور که درون احاطه خانقاه
 شریف حضرت قبه عالم رضا الله عنه تعمید شد و او در اینجا
 مدفون یافته بواسطه صاحبزاده میا غلام فخر الدین صاحب
 است که با فرزندانش را رابط دوستی داشت و این واقعه
 نه بسمع مبارک حضرت غریب نواز کسی سنانیده و نه خود
 حضرت غریب نواز چشم خود دیده که درین ایام رفتن
 حضرت غریب نواز قدس سره بسمت مهار شریف بسبب کبر
 سنی معطل شد؛ بود و در نه مدفون و کسبند مولوی مذکور
 درون احاطه خانقاه مبارک حضرت قبه عالم رضا الله عنه
 کی تعمید رسید از آنکه حضرت غریب نواز را از فعل مولوی مذکور

بکدی جلالت چسبیده بود که حرف از شنیدن نام مولو
 مذکور اگر احیاناً کسی بر زبان راندی بغایت در جوش
 و جلالت آمدی و چهره مبارک ایشان ذکر کون شدی ازین
 سبب نام مولو بخد کور کسی خوف پیش ایشان بر زبان
 نراندی و نه ذکر وی کردی بحدی که محض حضرت ایشان فرمودند
 اگر چه مدفن و کسبند مولو بخد کور درون احاطه خانقاه مبارک
 ساختند مگر کسبند شمس و دالای ماند از آنکه
 درون کسبند وی یک قسم مورچه با سرخ کثرت میشدند
 هر کسی که درون وی برائی یافت که خواندن او و مورچه با
 مذکور بروی چسبند و وی را میگرداند اخواله امر لاچار

الشمس

ان شخص بے تاب شد و پس بیرون می آید لطیفه روزی
 سخن در کشف و کرامات اولیا افتاده بود حضرت
 ایشان بر زبان مبارک راند که مردم و کبابی از آن منکر
 اولیا اند که ایشان آن اولیا اند ندیده اند که از آن
 کشف و کرامات صادر میشدند و رنه منکر ایشان نکشند
 مگر چون که ای اولیا الله همه مخفی شدند از بنجه مردم
 و کبابی هم منکر اند و این بیت خواندند بیت کر نبودی
 واقفان امر کن از جهان کم گشته بودی ای سخن ها
 ای روح واقفان امر کن کم گشته یغی مخفی شدند
 مردم هم از ایشان با نکار آمدند لطیفه بهرین ذکر متقا

و حالات کشف و کرامات و کیفیت ظهور غرق عباد
 حضرت خواجہ تونسوی قدس سرہ الوزرا فقہار حضرت
 ایشان بزرگان مبارک اند که مولوی دادار بخش گفت
 که جناب حافظ محمد علی شاہ صاحب خیرا بار می شنوئی رفیق
 بسیار دوست می شد و اکثر اوقات ویرا مطالعه فرمود
 و می گفت که مرا فیض روحی از جناب مولانا روم صاحب
 حاصل است و نیز مولانا روم باینجا نرسا فرموده که
 برو خود را در عقد معیت حضرت فخرالایوبیا خواجہ
 تونسوی قدس سرہ باید کرد و در سلک سلسلہ ایشان
 داخل شوید از اینجہ منبہ مرید ایشان گشته و در سلک

عبداللہ

غلامی ایشان داخل شد مولوی مذکور گفت که روز
 من از شاه صاحب محمد علی شاه سوال نمودم که در میان
 حضرت یایعنی خواجه تونسوی و مولانا روم صاحب
 الدنیا کتبا آنها چه فرق است ازین مسئلت بنده شاه
 صاحب بغایت رنجیده و ملال خاطر گشته فرمود که از
 چنین سوال کردن میخوابی که مرا کافر کنی چند عت
 برین بگذشت که مرا باز طلبید و گفت که مولوی صاحب
 نیست که بمن رو نموده و استدعا و حل آن از مولانا
 روم طلبیده و آن مشکل حل شده باشد و همچنین
 صاحب کاری و مشکلی نیست که بنده رو آورده و التماس

آن بجناب حضرت خواجہ تونسوی قدس سرہ بروہ شد
 و آن باہتمام نرسیدہ مگر بہین قدر فوق سب در میان
 این ہر دو بزرگوار کہ ہر کاری و شکاری کہ حل و کشید و آن
 مولانا روم صاحب قدس سرہ بتوجہ میفرماید حضرت با
 یعنی خواجہ تونسوی قدس سرہ الفززان را بجنہ و بہم حل
 میفرماید ہمدین محل ملکہ اتمینغ ایمنکایت فرمودند
 کہ سالی در ملک اساک باران بود و مردمان شہر چشتیان
 مردوزن برای دعا طلبہ بارش جمع شدہ والہی بحضور
 حضرت صاحب قدس سرہ آوردہ حضرت صاحب قدس سرہ در الوقت
 مطالبہ فرمود کہ موی سر فلان عجزہ بافتہ ضعیفہ
 از دروغ شیطانی

سازد

سازند فی الحال بارش خواهد آمد همو فوق زمان چشمتان
 کرد آن عجزه شدند و آنرا گرفته موئی سر ویران روز
 ضعیف تر ساختند بافتند بجزد بافتن موئی سر ویران
 گیسوان باریدن گرفت و تا دوشب و روز موئی سر آن عجزه نه
 کشادند و بارش همچنان میبارید حتی که مکانها و لوار
 مردم انهدام در گرفتند بعد موئی سر آن عجزه را
 کشادند و بارش هم منقطع گردید بعدین محل قصه
 عبودریائی حضرت غریب لواز قدس سره که در میان عالم
 مشهور است آغاز فرمودند و گفتند من نیز در آن سال
 همراه حضرت صاحب لجم چون بدریائی سنده رسیدیم

کشتی برگزیده موجود نبود از آنکه حاکم وقت همه کشتیها
 به بیگار گرفته بود و هیچ کشتی فارغ نبود درین وقت
 حضرت صاحب جملہ درویشان پریشان و متحیر که انوقت
 چه تدبیر کرده شود از آنکه باز رفتن بکدام آبائی می نمود
 و درین بنی نرول هم دشوار آخر الامر قدری توقف نمود کم
 و درین اثنا بعضی درویشان برای غسل و شستن جامه ها
 بدریا شدند چه بینند که آب دریا با کسل افتاده و کم شد
 بود حتی که تا ناف و کمر گاه مردم میرسید آخر درویشان این
 حالت را بحضور حضرت صاحب قدس سر عرض نمودند که آب
 دریا با کسل کم شده است اگر حضرت ارشاد فرمایند

بطور

تا عبور کنیم حضرت صاحب قفسه سر ارشاد فرمود که خوب است
عبور نماید پس درویشان با جمیع اسباب و مرکب بدریا
عبور نمودند مگر یک حضرت صاحب قفسه تا وقتی نشسته بودند
که همه درویشان و مال اسباب عبور کردند و من نیز همراه
حضرت صاحب قفسه بودم بعد از آن مردم چند تشنگ
کیاه آورده و بایکدگر بسته و مانند کشتی ساخته و
چند نفر شناوران نیز حاضر آمدند و حضرت صاحب
و این بزرگ بران پشتکها سوار نموده از دریا عبور
نمودیم در آن راه حضرت صاحب قفسه بغاز یحان نام
شخصی سوار گشته فرمودند که سبحان الله این دریای

غازیخان است که اینجانب را راه داد و غازیخان هم حواری
 مطابق مقتضای حضرت صاحب داد و گفت آری اینجانب
 را همه حال دریا از هر وجه معلوم است و از همه دستور روی داد
 استیم محمد رفیع محلی حضرت ایشان باز فرمودند
 که مشرب حضرت صاحب قدس سرک در هر چه اخفا و استتار
 بود هر کاری که کرامتی که از ایشان بظهور بوسی در بر
 بودی که ام سبب طاعن می را بهمانه ساخته آن کار را
 با انجام رسانیده و ملایم اینجانب ایضا فرمودند
 و استشهاده را آوردند که درین علقه هزار بزرگی است
 که آنرا سرخه پیر گویند و متعلق فرار روی جایی است

بک

پس کرانے کہ در زمان حضرت عبدالعزیز سے اس کے دیوانہ
 میکرید والتجما بحضور حضرت غریب لواز می آورد اور اسے
 میفرمودند کہ برو باب چاہ سرخہ پیر غسل کن چون
 آن شخص بجاہ سرخہ پیر غسل میگردید اچھا شفا یافتہ
 این محض یک حیلہ سازنی ظاہر بود ورنہ در اصل کس
 تصرف خود آنحضرت غریب لواز قدس سرہ بود لطیفه دین
 شریف ہندوستانی سوال کرد کہ یا حضرت حضرت
 خواجہ بزرگ اجمیری نائب الرسول فی الہند حضرت
 عوث پاک شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ ماہیام
 ملا فی شہر بودند یا نہ حضرت اشیان فرمود کہ در مطلق

ایشان بایکدیگر اختلاف است اما در همنامی ایشان شک
نیست که همنامان بودند و هم در میان عوام الناس
این سخن مشهور است که ایشان بایکدیگر همیشه نزاع و کدورت
بودند و درین مولوی خدا بخش عرض نمود که این سخن غلط
مشهور است از آنکه از هیچ کتابی ثابت نمیشود
بعد از تحویل حضرت ایشان نامه فرمودند که این اگر صحیح
شود و هم قریب باری است که چندان قابل اعتبار نیست
بلکه ایشان را قریبی دیگر که عبارت از قریب الی الله است
که دروغ غیر را گنجد نیست واقع بود

قدس سرافراز
۱۳۰۴
۱۳۰۵

حسن ز بصره بدل از جیش صیب از روم

ز خاک مکه ابو جمل این چه ابو العجیب است

تو بودی کجاست نه جود و نه

هم بهیم الکا

از قلم شکسته رقم

نظم فخر الدین

کتابخانه